

فرخی و اساطیر شاهنامه*

دکتر شهره انصاری

استادیار پژوهشگاه علوم انسانی

چکیده:

فرخی یزدی شاعر آزادی‌خواه و ستم‌ستیز که عمر بر بار خود را در راه کسب آزادی و ظلم‌ستیزی گذراند و جان شیرین را بر سر آزادی گذاشت، از روحیه حماسی، دلآوری و سلحشوری برخوردار بود. این نوشتار به واکاوی اندیشه‌های فرخی یزدی و میزان تأثیرپذیری او از شاهنامه فردوسی و همگون‌سازی فضای شعری فرخی با گفتار فرزانه طوس و تبیین این مسأله می‌پردازد که فرخی در بیان مفاهیم عرفانی و اخلاقی، مفاهیم سیاسی و توصیف طبیعت و جان بخشیدن به آن تا چه اندازه از اساطیر شاهنامه تأثیر پذیرفته است.

کلیدواژه‌ها: فرخی یزدی، اسطوره، شاهنامه

در تهنیتی شهره نگشتیم در آفاق

گر کینه کش خون سیاوش نبودیم

(دیوان، غزلیات، ۱۶۶)

خلاصه‌ای از شرح احوال فرخی یزدی^۱

اگر باور داشته باشیم که ادعای آزادی و آزادگی، آسان، و پای‌بند بودن به آن بسیار دشوار است، باید بپذیریم که: مادر آزادگان، فرزند چو فرخی کم زاید. شاید در آن روز از روزهای سال ۱۳۰۶ هجری قمری، زمانی که در خانه محمدابراهیم سمسار یزدی، طفلی چشم به جهان گشود، کسی در ناصیه او، روح سرکش، طبع لطیف و حماسه زندگی سراسر شور و مبارزه وی را نخواند و کسی در نیافت که دستهای کوچک او، چه ید بیضایی با قلم نشان خواهد داد.

میرزا محمد، متخلص به «فرخی» در یزد زاده شد. وی با سرمایه زبان فارسی و اندکی عربی، تحصیلات مقدماتی خویش را در مدرسه مرسلین انگلیسی‌های یزد آغاز کرد؛ اما طولی نکشید که روح آزاده، طبع ظریف و صداقت ذاتی او که نوجوانی ۱۵



ساله بود، از تسلط بیگانگان بر روح و جان فرزندان ایران، به درد آمد و بدون هراس، آغاز به سرودن اشعاری علیه اولیای مدرسه کرد. اشعار وی، که بر اولیای مدرسه گران آمده بود، فرخی را از پشت نیمکتهای مدرسه به پشت دستگاه‌های پارچه‌بافی کشانید. اما طلوع مشروطیت در ایران، طلوع خورشید شعر فرخی گشت و درخشش این خورشید، نام فرخی را در یزد به آزادی و آزادی‌خواهی مشهور ساخت. از آن روی که روح بی‌تاب و بلندپرواز وی تاب گنجایی در قفس سکوت را نداشت، راه پرخطر شب آزادی را به صبح استبدادی ترجیح داد:

قسم به عزت و قدر و مقام آزادی
که روح بخش جهان است نام آزادی
هزار بار بود بنه ز صبح استبداد
برای دسته پابسته شام آزادی

(دیوان، غزلیات، ۱۸۱)

و چنین شد که در نوروز (۲۸) ۱۳۲۷ هـ.ق، مسمطی سرود (مسمط وطنی) که بدون اغراق، جلوه‌ای از روح حماسی وی در عشق به آزادی و آزادگی و بیزاری از ستم و استبداد بود. در این مسمط، همانند شاهنامه فردوسی، دو مفهوم آزادگی و ستم، این بار در قالب «ایرج ایران» و «سلم و تور انگلیس و روس» رو در روی یکدیگر قرار گرفتند و یاد سلحشوران ایران باستان همچون «گرشاسب» و «تهمتن» و «زال» و «طوس» و «گودرز» احیا گشت:

ایرج ایران سراپا دستگیر و پیای بست
حالا کز سلم و تور انگلیس و روس هست

(دیوان، اشعار متفرقه، ۱۸۶)

این همان ایران که منزلگاه کنیاوروس بود
خوابگاه داریوش و مامن سیروس بود
جای زال و رستم و گودرز و گیو و طوس بود
نی چنین پامال جور انگلیس و روس بود

(همانجا)

این وطن رزم‌آوری مانند قارن دیده است
هوشمندی همچو جاماس^۱ و پشتون دیده است
هرگز اینسان بی‌کس و بی‌یار و بی‌یاور نبود
وقعه گرشاسب و جنگ تهمتن دیده است
شوکت گشتاس و دارایی بهمن دیده است
هیچ ایامی چو اکنون عاجز و مضطر نبود

(همان، ۱۸۷)



اما همچنان که روح حقیر محمود غزنوی، روح بزرگ شاهنامه را تاب نیاورد، ضیغم‌الدوله قشقایی، حاکم یزد، حقیقتی را که قلم فرخی آشکارکننده آن بود، تاب نیاورد و در زندان، بخیه سکوت بر لبهای شاعر آزاده زد تا شاید مرغ کلام را در قفس دهان حبس کند، اما، رخس قلم فرخی تن به اسارت نداد و شاعر دهان دوخته در زندان مسمطی دیگر نوشت و به آزادی‌خواهان تهران فرستاد و تقدیر چنان بود که در سال ۱۳۲۸، شاعر آزاده نیز به دنبال شعر خویش به تهران رفت. در تهران، اشعار و مقالات پرشور و نکته‌بینانه او، روح غیرت و شهامت را بیش از پیش در جان هر ایرانی آزادی‌خواه و وطن‌پرست دمید و پایه‌های کاخ استبداد را لرزاند؛ اما گویا دست تقدیر، رقم آسایش بر پیشانی فرخی آزاده نزده بود. بازی روزگار او را به جانب بین‌النهرین روانه کرد. اما از آن روی که در آنجا از سوی انگلیسیها تحت تعقیب قرار گرفت، دوباره قصد ایران کرد، از بغداد و کربلا به موصل رفت و از موصل، «از بیراهه و پای برهنه» به وطن بازگشت. با وجود آن که در ایران، وطن او، چیزی جز تیر ترور قفقازی‌ها در انتظار وی نبود؛ و هرچند فرخی از این حادثه جان به سلامت برد، ولی او وطن را ترجیح داد؛ در وطن نیز زندان همچنان در انتظار او بود. این بار دست استبداد از آستین وثوق‌الدوله و حکومت او بیرون آمد و فرخی، به سبب قصیده‌ای که در انتقاد از قرارداد ۱۹۱۹ سروده بود، به زندان رفت. هرچند روح آزاده فرخی یزدی در قفس تن و تن او در زندان استبداد اسیر بود، اما رخس قلم وی، همچنان به پیش می‌تاخت و این بار نیز روح حماسه ایرانی، در زندان، از زبان فرخی چنین سرود:

داد که دستور دیو‌خوری ز بیداد	کشور جسم را به باد بی‌هنری داد
داد قراری که بی‌قراری ملت	زان به فلک می‌رسند ز ولوله و داد
...همتی ای مردم سالله قمارن	...غیرتی ای مردم نبیره کشواد

(اشعار متفرقه، ۲۰۲)

چندی بعد، شاعر آزاده یزدی که اکنون شاعر محبوب همه ایران بود، از زندان آزاد گشت ولی افسوس که این آزادی مقدمه اسارتی دیگر بود و فرخی در پی کودتای سال ۱۲۹۹ هجری شمسی، باغ سردار اعتماد را قفس خود یافت. آزادی فرخی یزدی از این زندان، او را همراه با «طوفان» به میدان نبرد آورد و نخستین شماره روزنامه طوفان در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی منتشر گشت. با وجود آن گاه گاه دست استبداد، عرصه



«طوفان» را بر فرخی تنگ می‌ساخت، اما روزنامه‌های «پیکار»، «قیام» و «طلیعه آینه افکار»، عرصه‌های دیگر جولان رخس قلم او می‌گشت و «ستاره شرق» او همچنان می‌تابید. اشعار پرشور و زیبای او که در این روزنامه‌ها به چاپ می‌رسید، ورد زبان عوام، و مقالات دقیق و واقع‌بینانه سیاسی وی ورد زبان خواص بود و تقدیر چنان می‌خواست که فرخی در سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۹ نه فقط با قلم خواب ستم را بیاشوبد، بلکه در مجلس، از کرسی قانون و به نمایندگی مردم یزد، به دفاع از حقوق ستمدیدگان بپردازد، اما گویا خواسته تقدیر، رشته جان فرخی را با رشته سفر پیوند زده بود. این بار دست تقدیر، او را از ایران و از شرق (مسکو) به غرب (برلین) کشانید. در این سفر، مقصد نهایی شاعر آزادیخواه، ایران بود؛ ولی افسوس که باز هم در وطن زندان در انتظار او بود و این بار نه زندان شهربانی و باغ اعتمادالدوله، بلکه خانه خود شاعر، زندان او شد. اما هراسی که قلم او در دل ستم و ستم‌پیشه‌گان افکنده بود، به یاری دستهای پلید استبداد آمد و دستهای سیاه، این بار، درخفا، پرونده‌ای علیه شاعر محبوس ساخت و او را از زندان خانه به زندان شهربانی کشانید. ولی افسوس که این بار دیگر آزادی‌یی در کار نبود. هرچند شاعر آزاده ایران، به جرم آزادگی و آزادیخواهی، حبس بسیار کشیده بود، اما این بار تن فرسوده از زندان و جان خسته، عرصه زندگی را چنان بر وی تنگ کرده بودند که آرزوی مرگ، جای خویش را به هر آرزوی دیگری داده بود.

خواب من، خواب پریشان خوردمن، خون جگر
 خسته گشتم ای خدا از خوردن خواب زندگی
 بهرمن این زندگانی غیرجان‌کندن نبود
 مرگ را هر روز دیدم در تقاب زندگی

(دیوان، غزلیات، ۱۷۷)

و بالاخره تقدیر، که خود از این همه ستمی که بر فرخی روا داشته بود، شرم می‌کرد، طومار زندگی وی را در زندان استبداد درهم پیچید و در سال ۱۳۱۸، دستی که قلم آن هرگز از نوشتن علیه بیداد و ستم و دفاع از آزادی بازنمانده بود، از نوشتن فروماند و چشمی که عمری برای آزادی ایران از چنگ استبداد و استعمار به انتظار مانده بود، بسته شد و تهمتن شعر سیاسی ایران را چاه ناجوانمردی، فروبلعید؛ اما نام



فرخی یزدی در تاریخ ادبی و سیاسی ایران جاودانه گشت تا نه فقط زندگی، بلکه مرگ او نیز، خود، حماسه‌ای جاویدان باشد.

اسنادی که روایتگر زندگی فرخی یزدی است دالّ بر این نکته مهم است که وی به محض دستیابی به مهارت‌های خواندن و نوشتن، مطالعه اشعار و دواوین شعرای معروف پارسی را آغاز کرد (دیوان، ص ۱۳) و شکی نیست که مطالعه دائمی این آثار، اثر خویش را در اشعار شاعر آزادی‌خواه برجای گذاشته است. تأثیر سعدی و حافظ در اشعار او آشکار است و ردّ پای سبک شعر مسعود سلمان را در اشعار وی می‌توان یافت؛ ولی با دقت در آن دسته از اشعار وی که اندیشه‌ای حماسی و فکری سیاسی در آنها نهفته است، به راحتی بر کثرت حضور شخصیت‌های شاهنامه در آنها پی می‌بریم. احاطه فرخی بر سبک و داستان‌های شاهنامه و شناخت دقیق و درستی که وی از شخصیت‌های شاهنامه در اشعار خویش ارائه می‌دهد، بیانگر این نکته است که چنین اشرافی، بدون شک جز با استغراق روحی فرخی در شاهنامه و شخصیت‌های آن ممکن نیست، جای شگفتی هم نیست، زیرا در پشت ذهن شکننده و لطیف شاعر، روح قوی سلحشورانه‌ای نهفته است که خواه و ناخواه، به اندیشه او برای بهره‌گیری از شخصیت‌های داستان‌های شاهنامه، جهت می‌بخشد و شاید اشعاری که در ابیات آن، شاعر، از طریق «استعاره»، خود را همچون پهلوانان شاهنامه و بویژه رستم معرفی می‌کند، بارزترین نمونه چنان جهت‌بخشی و تأثیری باشد:

هیچ‌دانی از چه خود را خوب‌ترین می‌کنم؟ بهرمیدان قیامت رخس را زین می‌کنم

(دیوان، غزلیات، ۱۸۵)

و یا در جای دیگر چنین می‌گوید:

تابرون‌آرم دمار از آن گروه ماردوش تربیت هم‌دوش پور آبتینم کرده است

(دیوان، غزلیات، ۱۰۳)

از سوی دیگر، استغراق شاعر وطن‌پرست و آزاده در شخصیت‌های شاهنامه، علاقه او به آنان و دقت وی در کردارها و نقش‌های ایشان، چنان عمیق در ذهن او ریشه می‌دوانند که برخی از آنها ناخودآگاه و بدون استثناء در اشعار او صورت «نماد»های



عمده فرخی را می‌یابند، برای نمونه، در اشعار وی ضحاک، عمده‌ترین نماد ستم و استبداد، جمشید، عمده‌ترین نماد شکوه، جلال و عظمت ایران و یا کاوه آهنگر عمده‌ترین نماد قشر فقیر و زحمتکش ایران است:

خونریزی ضحاک در این ملک فزون‌گشت کوکاو که چرمی به سرچوب‌نماید؟

(دیوان، غزلیات، ۱۳۳)

و یا:

ضحاک‌عدو را به چکش‌مغزتوان کوفت سرمشق‌گراز کساره حداد بگیرد

(غزلیات، ۱۲۱)

و در جای دیگر:

مپسند خدایا که سر و افسر جسم را بسای پای ستم دیو لگدکوب نماید

(دیوان، غزلیات، ۱۳۳)

نکته مهم دیگر در بررسی تأثیر اساطیر شاهنامه در شعر فرخی، بهره‌گیری از این اساطیر در تمام «گونه» (Genre) های شعر فارسی است که وی در آنها طبع آزمایی کرده است که از جمله آنها می‌توان «قصیده»، «قطعه»، «مسمط»، «غزل» و حتی «رباعی» را نام برد که بدانها اشاره خواهد شد. اما جالب توجه‌تر از تمام اینها، منظومه‌ای حماسی به نام «فتحنامه» است که فرخی آن را در مدح سردار جنگ بختیاری سرود. این منظومه، که همچون شاهنامه به بحر متقارب و به سبک شاهنامه سروده شده است، شرح دلاوریها و فتوحات سردار بختیاری و سربازان اوست و همچون شاهنامه، با نام و یاد خدا آغاز می‌گردد:

نخست آفرین بر خدایی رواست که ذاتش منزّه ز چون و چراست

(فتحنامه، ۲۲۶)

این منظومه کوتاه، که فرخی آن را با ابیاتی در تخلص خویش به پایان می‌برد، آشکارا، تأثیر فردوسی و شاهنامه را بر روح فرخی نشان می‌دهد، چنان که خود شاعر در ضمن ابیات پایانی منظومه چنین می‌گوید:



امیرا! مستم فرخی کابین زمان
گراو مباح شاه محمود بود
چو فردوسی طوسی ام در بیان
به روز خوش و بخت مسعود بود
من اکنون یک از ماحسان توأم
که در هر مکان مدح خوان توأم

(فتحنامه، ۲۹۰)

تمام آنچه تاکنون گفته آمد، مقدمه‌ای برای ورود به مبنای پژوهش به شمار می‌آید و منظور از آن آشنایی کلی با تأثیر شاهنامه در اشعار فرخی و علت این تأثیر است. اما آنچه که اساس این پژوهش بر آن قرار گرفته است، روشن ساختن اهداف و مقاصد است که فرخی به خاطر آنها از شخصیت‌های شاهنامه در اشعار خویش سود می‌جوید، این مقاصد را به طور کلی می‌توان در ۳ موضوع خلاصه کرد:

- ۱- بهره‌گیری فرخی از اساطیر شاهنامه برای بیان مفاهیم سیاسی؛
- ۲- بهره‌گیری از اساطیر شاهنامه به منظور بیان مفاهیم عرفانی و اخلاقی؛
- ۳- بهره‌گیری از اساطیر شاهنامه برای توصیف طبیعت و جان بخشیدن به آن؛

۱- بهره‌گیری فرخی از اساطیر شاهنامه به منظور بیان مفاهیم و مقاصد سیاسی

۱-۱ حسرت فرخی بر شکوه از دست رفته ایران و افسوس و اندوه بر اوضاع نابسامان ایران عصر خویش و حس عمیق وطن‌پرستی فرخی که ایران زمین را «مام» و «مادر» خویش و تمام ایرانیان^۵ می‌داند، آنچنان در وجود او ریشه دوانده است که بزرگترین اندوه او - چنان که از اشعار وی بر می‌آید - از دست رفتن شکوه و قدرتی است که به ایران آوازه اقتدار و جلال بخشیده بود. از نظر او، پرشکوهرترین دوران ایران، ایران عصر جمشید است. جمشید، پادشاه اساطیری ایران، در نظر فرخی، مظهر شوکت و جلال این سرزمین بوده است و شاعر، از این بابت که اهریمن استبداد تکیه بر مسند او زده است، سخت اندوهگین و دل‌تنگ است:

«مبند خدا یا که سر و افسر جسم را
با پای ستم، دیو لگد کسوب نماید»

(دیوان، غزلیات، ۱۳۳)

و در جای دیگر می‌آورد:

کشور جم‌سربه‌سر با مال شد از دست رفت
پور سیروس ای خداتاکی تحمل می‌کند؟

(دیوان، ۱۲۹)



از همین روست که مردانه در برابر آنان که سبب از دست رفتن اقتدار و شکوه ایرانند، می ایستد، چنان که در قصیده‌ای که در زندان سروده است، خطاب به وثوق‌الدوله، وزیر وقت، که تن به امضای قرارداد ننگین ۱۹۱۹ داده و اعتبار ایران را پایمال کرده است، می گوید:

داد که دستور دیو خوی ز بیداد کشور جسم را به باد بی‌هنری داد

(دیوان، اشعار متفرقه، ۲۰۲)

و در مسمطی موسوم به «مسمط وطنی»^۷ از رنجهایی که پادشاهان کهن ایران، برای حفظ اعتبار و آبروی آن تحمل کرده‌اند، چنین یاد می‌کند و بر پایمال شدن آنها به سبب بی‌کفایتی رجُل سیاسی افسوس می‌خورد:

رنج‌های اردشیر بابکان بر باد رفت زحمت‌شاپور ذوالاکتاف، حال از یاد رفت

(دیوان، اشعار متفرقه، ۱۸۷)

و نیز چنین می‌آورد:

حشمت هر مزجه شد، شاپور ساسانی کجاست؟ سنجر سلجوقی کو، منصور سامانی کجاست؟

(همانجا)

و از انوشیروان ساسانی و عدل او یاد می‌کند:

شیوه‌نوشیروانی، رسم عدل و داد رفت آبروی خنک ما بر باد استبداد رفت

(همانجا)

اما از نگاه او، هنوز جای امیدی باقی هست؛ چرا که همانگونه که دست با کفایت فریدون، تخت و تاج جمشید را از ضحاک بازگرفت و ایران را احیا کرد، روزی این سرزمین، دوباره تحت کفایت مردان قدرتمند سیاسی، شکوه خود را باز خواهد یافت:

جاننشین جم نشد امریمن از جادوگری چند روزی تکیه بر تخت سلیمان کرد و رفت

(دیوان، غزلیات، ۹۴)

در نظر او، جور و ستم قدرت‌های استعماری، ایران را زبون ساخته است و عزت نفس و مردانگی ایرانیان را پایمال کرده است. این دو قدرت استعماری همچون «سلم» و «تور»، برادران «ایرج» و پسران فریدون، ایران را که همچون ایرج مظلوم و بی‌پناه



است، عرصه جولان و ترکتازی های خود قرار داده اند و چنگال خود را بر این آب و خاک افکنده اند:

حاليا کز سام و تور انگلیس و روس هست
ایرج ایران سراپا دستگیر و پای بست
(دیوان، اشعار متفرقه، ۱۸۶)

و در جای دیگر می آورد:

این همان ایران که منزلگاه کیکاووس بود
جای زال ورستم و گودرز و گیو و طوس بود
خوابگاه داریوش و مامن سیروس بود
نی چنین پامال جور انگلیس و روس بود
(دیوان، ۱۸۶)

و در جای دیگر در قالب شعری مربع ترکیب، در اشاره به همین نکته می آورد:

نیست چون سلم گر خائن و دشمن چون تور
ایرج ایران زیشان ز چه آمد مهور؟
(دیوان، ۱۹۲)

و باز در همان مربع ترکیب در اشاره به شکوه از دست رفته ایران چنین می گوید:

ای خوش آن روز که ایران بد چون خلد برین
بود مستملکش از خطه چین تا خط چین
از کیو مرث بد روز سیامک تا مین
تا چه طهمورث و هوشنگ و جمش یار و معین
(دیوان، ۱۹۲)



۲-۱- بهره گیری از اساطیر شاهنامه در بیان تأثیر بر سکوت مردم ایران در برابر بیداد و استبداد سکوت در برابر ستم، امری نیست که مبارز از جان گذشته ای چون فرخی در برابر آن تاب بیاورد، از این روست که سکوت مردم ایران در برابر ستم، دل شاعر آزاده را به درد می آورد و در حالی که از این سکوت به ستوه آمده، چنین می گوید:

دل از خون سردی نوباه گان کاوه پر خون شد
شقاوت پیشه ای خونریز چون ضحاک می خواهم
(دیوان، غزلیات، ۱۶۹)

و در انتظار مردی است که این سکوت را بشکند و کاری مردانه کند:

خونریزی ضحاک در این ملک فزون گشت
کو کاوه که چرمی به سر چوب نماید؟
(دیوان، ۱۳۳)

۱-۳- بهره‌گیری از اساطیر شاهنامه، به منظور برانگیختن مردم برای مبارزه علیه ستم روح پرشور فرخی از سکوت مردم به ستوه می‌آید، وی خاموشی را برنمی‌تابد و همچون رهبری خردمند، ستمدیدگان را به قیام می‌خواند:

گاه‌آن است که بر مام وطن مهر کنید درگه کینه‌کشی کار منوچهر کنید

(دیوان، اشعار متفرقه، ۱۹۳)

و در جای دیگر در تأکید مبارزه علیه ستم چنین می‌گوید:

ضحاک عدو را به چکش مغز توان کوفت سرمشق گراز کساوه حساداد بگیریید

(دیوان، غزلیات، ۱۲۱)

و در انتقاد از قرارداد وثوق‌الدوله، مردم را این‌گونه به مبارزه فرا می‌خواند:

همتی‌ای ملت سلاله قارن! غیرتسی ای مردم نبیره کشوادا

(دیوان، اشعار متفرقه، ۲۰۳)

و آنجا که برای تحریک حس آزادیخواهی عامه، یادآوری این نکته که ایرانیان از نژاد پهلوانان بزرگند، ضروری می‌نماید، خطاب به مردم چنین می‌گوید:

مآزاده کیه آباد و کیکاووسیم جان باخته‌گان وطن سیروسیم

(دیوان، رباعیات، ۲۴۵)

شاعر آزاده، هرچند از سکوت مردم در برابر ستم خونین دل است اما امید خویش را برای بیداری عامه از دست نمی‌دهد:

لطمه ضحاک استبداد ما را خسته کرد با درفش کاویان، روزی فریدون می‌شوسیم

(دیوان، غزلیات، ۱۶۱)

۴-۱- بهره‌گیری فرخی از اساطیر شاهنامه به منظور انتقاد از بی‌لیاقتی و عدم کفایت سران سیاسی ایران

ایران، در نظر فرخی، نه فقط مهد پهلوانان و دلاوران، بلکه سرزمین مردان هوشمند و با کفایتی بوده است که هوش و کفایت و تدبیر آنان، تداوم شکوه ایران را تضمین



می کرده است. از اینرو و برای یادآوری این نکته به رجال سیاسی ایران، خطاب به ضیغم الدوله، حاکم یزد از جاماسپ، وزیر و راهنمای باکفایت لهراسپ و گشتاسپ (پادشاهان ایرانی) یاد می کند و چنین می گوید:

این وطن رزم آوری مانند قارن دیده است وقعه گشتاسپ و جنگ تهمتن دیده است
 هوشمندی همچو جاماس و پیشوتن دیده است شوکت گشتاس و دارایی بهمن دیده است
 (دیوان، اشعار متفرقه، ۱۸۷)

وی در عین حال، بر بی لیاقتی و عدم کفایت رَجُل سیاسی ایران افسوس می خورد و پایمال شدن شکوه و عظمت ایران و ایرانی را به واسطه بی خردی و بی تدبیری آنان می داند و خطاب به وثوق الدوله (وزیر وقت) چنین می گوید:

کاخ گزرسر که بود سخت چو آهن باره بهمن که بود سخت چو پولاد
 سربه سر آن را به زور پای فشاری دست تراز بن گرفت و کند زنیاد
 (دیوان، ۱۸۷)

۱-۵- ترغیب حکام و سران حکومت به عدالت و رها کردن شیوه استبدادی

اغراق نیست اگر گفته شود که تلاش فرخی برای اصلاح شیوه حکومت و حکام، دست کمی از آموزه ها و نصایح عمیق معلمی مشفق ندارد. وی در این راه، چنان مشفقانه و خردمندانه سخن می گوید که برای لحظه ای سیمای سلحشورانه وی، جای خویش را به معلم و حکیمی مدبر می دهد. نمونه چنین تعلیماتی را می توان در «مسمط وطنی» خطاب به حاکم یزد، یافت:

عید جم شد ای فریادون خوبت ایران پرست مستبای خوی ضحاک است این خوبنه زدست
 (دیوان، اشعار متفرقه، ۱۷۶)

و در همین مسمط، خطاب به حاکم یزد، مجدداً چنین می گوید:

به که از راه تمدن ترک بسی مهتری کنی در ره مشروطه اقدام منوچهری کنی
 (دیوان، ۱۸۶)

و باز، چنین می آورد:

لیک گویم گریه قانون مجری قانون شوی بهمن و کیخسرو و جمشید و افریادون شوی
 (دیوان، ۱۸۹)



۲- بهره‌گیری فرخی از اساطیر شاهنامه برای بیان مفاهیم اخلاقی و عرفانی

یکی از برجسته‌ترین اصول اخلاقی در نظر فرخی، آزادگی است و نحوهٔ حیات وی، پای‌بندی او را به این اصل بخوبی نمایان می‌سازد. برای فرخی آزاده، آزادگی برترین افتخار است و زندگی او همواره با این افتخار، قرین بوده است. از همین روست که این مفهوم اخلاقی پرارزش آن چنان فرخی را خوش می‌آید که با وجود فروتنی ذاتی خویش، این چنین در برابر حاکم یزد، به آن می‌بالد:

خود تو می‌دانی نی‌ام از شاعران چاپلوس کز برای سیم بنمایم کسی را پای‌بوس

(دیوان، اشعار متفرقه، ۱۸۹)

و در جای دیگر، در اشاره به آزادگی خویش چنین می‌گوید:

با طبع بلند، قصر قیصر هیچ است دارایی دارا و سکندر هیچ است
با خانه به دوشی به بر همت ما صد قافله گنج خانه زر هیچ است

(دیوان، رباعیات، ۲۱۵)

و نیز این گونه می‌گوید:

چشم من در پی دارایی اسکندر نیست چشمهٔ آب خضر همچو سراب است مرا

(دیوان، غزلیات، ۱۸۹)

مفهوم اخلاقی مهم دیگری که در اشعار فرخی به چشم می‌آید، یاری به نیازمندان

است. وی در این بیت زیبا، در اشاره به این مفهوم پرارزش چنین می‌آورد:

براسب پیلتن ای شه اگر سوار شدی تفقیدی به گسادی پیاده نباید کرد

(دیوان، ۱۲۹)

اما مفاهیم عرفانی نیز از جمله مفاهیمی است که بسیار مورد علاقه و توجه فرخی است و بویژه در غزلیات او به آنها اشاره شده است. در نظر او، فقر، چه از نظر مادی و چه از جنبهٔ عرفانی آن یعنی اعتقاد بنده به پروردگار، از شکوه جمشید و ثروت اسکندر گرانبها تر است:

به کوری باده‌فروشان قدم گذار و ببین به دور جام چو جمشید جم جلالی مرا

(دیوان، ۸۷)



و در جای دیگر در توصیه به دو مفهوم عرفانی «فقر» و «فنا» چنین می گوید:

با فقر و فنا خورکن زین عالم دون بگذر / بنگر چه شد اسکندر با آن همه دارایی؟

(دیوان، ۱۷۹)

۳- به کار بردن اساطیر شاهنامه برای توصیف طبیعت و جان بخشیدن به آن

زیباترین اشعار فرخی، اشعاری است که او در آنها از اساطیر شاهنامه برای جان بخشیدن به طبیعت استفاده می کند. این دسته از اشعار او به طور کلی شامل وصف زمستان است، «چکامه ای در سردی هوا» و «مسمط بهاریه» در وصف بهار. «چکامه ای در سردی هوا»، با بیتی آغاز می شود که در آن، فرخی با استفاده از صنعت تشخیص (Personification) دست به خلق صحنه ای بدیع می زند تا شدت سرمای هوا را از همان آغاز چکامه به خواننده القا کند:

زال گردون را نباشد گرسر رویین تنی / جوشن رستم چرا پوشید ز ابر بهمنی؟

(دیوان، غزلیات، ۱۸۰)

در این طبیعت سرمازده، «پیران»^۸ توران دشت، آماده نبرد می گردد:

گرنردارد همچو پیران دشت در آهنگرزم / پس چرا از یخ به سرینهاد خود آهنی؟

(دیوان، ۱۸۰)

اما از آن سو، کشواد و قارن، دو پهلوان ایرانی، با دشنه و تیغ جانسوز باد به مصاف پیران دشت می آیند:

سینه سوز اینسان چرا؟ گرنیست باد بامداد / یادگار دشنه کشواد و تیغ قارنی

(دیوان، ۱۸۰)

و چون در شاهنامه، ضحاک اهریمن نژاد، جمشید را اسیر می کند، آفتاب نیم گرم چله نیز در زیر ابر زمستانی پنهان می گردد:

آفتاب چله پنهان شد چرا در زیر ابر؟ / آنکارا همچو جم در پنجه اهریمنی

(دیوان، ۱۸۰)

فرخی، «مسمط بهاریه» رانیز همچون «چکامه ای در سردی هوا» با صنعت تشخیص آغاز می کند و از آن رو که بهار، نخستین فصل سال و کیومرث، نخستین انسان و نخستین پادشاه است، مسمط، از او آغاز می شود:



تاکسیومرث بهار آمد و بنشست به تخت
سرزد شکوفه سیامک‌سان از شاخ درخت
(دیوان، اشعار متفرقه، ۱۹۳)

و از آن روی که دولت ضحاک پاییز، از میان رفته است، وقت آن است که جام
جمشید، پر از باده گردد:

جام جمشید پر از باده کن اکنون که ز بخت
کرد همان دولت ضحاک خزان روبه زوال
(همان، ۱۹۳)

اما آن کس که ضحاک خزان را از میان برداشته است، فریدون فروردین است، پس
وقت آن است که به تخت بنشیند و فرزند خود، ایرج اردیبهشت را در کنار خویش
بنشانند:

چون فریدون عظم‌افراشت ز نو فروردین
آردی‌اش ایرج‌سان گشت و لب‌بهد زمین
(همان، ۱۹۳)

و این چنین است که بهار فرخی که شاهنامه طبیعت است، با «نوذر عشرت»^۹،
«گرشاسپ شمشاد»^{۱۰}، «کاووس چمن»^{۱۱}، «فریبرز چنار»^{۱۲}، «گیو باد»^{۱۳}، «پیران خزان» و
«روئین تن کاج»^{۱۴} کامل می‌گردد و بار دیگر طبیعت، جولانگاه پهلوانان و اساطیر
شاهنامه می‌شود.



پی‌نوشتها

۱- شرح احوال فرخی، برگرفته از دیوان فرخی یزدی، (۱۳۵۷)، به تصحیح و مقدمه حسین مکی، تهران،
انتشارات امیرکبیر، صفحات ۱۳-۷۱ است.

۲- منظور، جاماسپ، وزیر و مشاور گشتاسپ و لهراسپ، دو پادشاه ایرانی است.

۳- مقصود گشتاسپ، نبیره کیکاووس پادشاه معروف شاهنامه است. وی، پدر اسفندیار نیز هست.

۴- رک. دیوان فرخی یزدی، ص ۱۳ (پانویس).

۵- برای نمونه، فرخی در این بیت، در یکی از غزل‌های خویش، از ایران به عنوان «مادر» یاد می‌کند:

مادرایران نشد از مرد زاییدن عقیم
زان زن فرخنده را فسرزانه فرزندیم ما

(دیوان، ۸۰)

۶- مقصود، قرارداد معروفی است که وی با انگلیسی‌ها امضا کرد.

۷- بنگرید به: خلاصه شرح احوال فرخی یزدی در مقدمه مقاله حاضر.

- *تقی که رومیان به خشایار شاه دادند. این پادشاه جزو اساطیر شاهنامه نیست.
- ۸- منظور پیران و یسه، وزیر و مشاور خردمند افراسیاب، پادشاه معروف تورانی است.
- ۹- پادشاه ایرانی، فرزند منوچهر، هرچند وی رسمهای پسندیده دوران پادشاهی پدر را از میان برداشت ولی ضمن نبردی دلاورانه با افراسیاب، اسیر او شد و به فرمان او به قتل رسید.
- ۱۰- پهلوان دلیر ایرانی که به سبب نبردهای سخت با ازدها، در اوستا از او با صفت «ازدهاکش» یاد شده است.
- ۱۱- پادشاه معروف شاهنامه که برخی او را با نمروذ یکی می‌دانند.
- ۱۲- فرزند کیکاووس که در هنگام نبرد رستم با تورانیان به انتقام خون سیاوش همراه او بود.
- ۱۳- از پهلوانان بزرگ ایران، فرزند گودرز که با رستم، به کین خواهی سیاوش برخاست.
- ۱۴- منظور اسفندیار، پسر گشتاسب است و حماسه نبرد او با رستم یکی از تراژدی‌ترین داستانهای شاهنامه است.

فهرست منابع

- ۱- آرزین پور، یحیی: (۱۳۷۴)، از نیما تا روزگار ما، انتشارات زوار.
- ۲- سپانلو، محمدعلی: (۱۳۷۵)، شهرت فرخی، تهران: انتشارات علم.
- ۳- فرخی یزدی، محمد: (۱۳۶۹)، دیوان اشعار، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴- محمدی، غلامرضا و حسین مسرت (۱۳۷۸): شاعر لب دوخته، زندگی و مبارزات فرخی یزدی، انجمن آثار و مفاخر استان یزد.



Farrokhi and the Myths of Shahnameh

Shohreh Ansari, Ph.D
Humanities Research Center

Abstract

Farrokhi Yazdi was an anti-despotism liberal poet whose spirits of chivalry finally cost him his life. He is the subject of the present article which studies his thoughts and philosophy and how influenced he was by Ferdousi's Shahnameh. Referring to mysticism and ethics as well as aesthetic considerations of nature, the article also seeks for the degree of Farrokhi's drawing upon the myths in Shahnameh.



Key Words:

Farrokhi, Myths, Shahnameh